

Vol. 15/ Issue: 35/ Summer 2021

Positive Freedom and Liberalism in Kant's Political Philosophy



Ali Abedi Renani

*Assistant Professor, Department of Political Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tebran, Iran.
(corresponding author) E-mail: aliabedi1386@gmail.com*

Faez Dinparast

*Assistant Professor, Department of Political Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tebran, Iran.
E-mail: faez_dinparast@gmail.com*

Abstract

The subject of this article is the analysis of the concept of freedom as one of the fundamental issues of political thought in Kant's philosophy. Given Isaiah Berlin's typology of the negative and positive conceptions of freedom in the history of philosophy, this article examines Kant's position on freedom in the form of the above two conceptions. In Kant's view, moral action is a practice with a purely moral motive and respect for the moral law, without the accompaniment of human desires. There is a kind of opposition between moral inclinations and motivation in Kant's moral theory. In Kant's view, freedom means the abandonment of desires and the fulfillment of moral duty. In his view, inner tendencies act as internal barriers to moral action and freedom, and must be eliminated or at least controlled. The concept of freedom has a central place in Kant's moral theory, as freedom is the product of obedience to moral duties, and this positive concept, contrary to Berlin's claim, does not lead to tyranny.

Keywords: Freedom, Kant, Berlin, Liberalism, Authoritarianism

Received date: 2020. 1. 19

Accepted date: 2021. 5. 25

DOI: [10.22034/jpiut.2021.44117.2748](https://doi.org/10.22034/jpiut.2021.44117.2748)

Journal ISSN (print): 2251-7960 ISSN (online): 2423-4419

Journal Homepage: www.philosophy.tabrizu.ac.ir

In this paper, the impact of two accounts of human nature on the perception of freedom is examined. Kant's account, by dividing the human realm into two nominal and phenomenal realms and looking negatively at the latter, placed the leadership of human existence in the first realm, and considered its true freedom in following moral principles and duties.

According to Kant, freedom is a genuine right derived from the humanity inherent in all human beings. This right is realized when one acts only based on autonomous reason. Thus, from Kant's point of view, freedom is classified in the form of positive freedom (acting according to reason). Thus not only is Kant's freedom incompatible with authoritarianism, despite its positive conception of freedom, it is essentially a liberal account.

The individualistic nature of the Kantian reason has a collective and anti-authoritarian aspect. The individual intellect is formed in free communication, and in free communication every thought and reference can be criticized. On this basis, human beings' superior self cannot have an external representative free from criticism. It was also stated that moral legislation is based on some criteria, i. e. categorical imperatives, and is, therefore, free from individual and arbitrary tendencies. Kant's defense of majoritarianism also does not imply the essence of his view and is limited to the society at a certain level of cultural and political development. Therefore, it is not the case that any positive perception of freedom or the separation of the human self into the upper and lower classes leads to authoritarianism, because these classifications are usually accompanied by rules and principles that keep them away from unruly and arbitrary decision-making.

By introducing the notion of categorical imperatives, Kant has provided an objective criterion for identifying moral duties, and some criteria are provided for evaluating the orders of reason and its external representatives. According to one interpretation of this principle, human beings should not use others as a mere tool in the service of their goals. Authoritarianism is a kind of instrumental use of others that is incompatible with Kant's account of human beings' inherent dignity. Thus, a positive view of freedom does not necessarily lead to a violation of freedom, but rather reinforces it. Restraining human desires is an essential factor for maintaining human freedom and prevents the suppression of the freedom of others.

The neglect of some liberal thinkers, such as Berlin, of the internal obstacles to freedom has led them to a superficial account of freedom. Human beings' desires are the most important factor in violating the freedom of others. The mere emphasis on removing external barriers to freedom in liberal democracies does not guarantee its implementation, and can easily serve individual and group interests. Kant's moral theory, by controlling inclinations, can provide moral support for the concept of freedom.

References

- Kant, I. (1785) *Groundwork of the Metaphysics of Morals*. Trans. H. J. Paton, 1947. London: Hutchinson University Press.
- Kant, I. (1983) *Perpetual Peace and Other Essays*, Trans. Ted Humphrey, Hackett Publishing Company.
- Kant, I. (1793) *Religion within the Limits of Bare Reason*. Ed. Jonathan Bennett. Url: <http://www.earlymoderntexts.com/>. Retrieved: 4/24/2021.
- Kant, I. (1991) *Kant's Political writings*, Ed. with an introduction and notes: Hans Riess, Translated by H. B. Nisbet, Cambridge: Cambridge university press.
- Kant, I. (1997) *Lectures on ethics*. Ed. Peter Heath and J. B. Schneewind, Trans. Peter Heath. Cambridge University Press.
- Kant, I. (1999) *Critique of Pure Reason*. Trans. & Ed. Paul Guyer and Allen W. Wood, Cambridge University Press.



مجله علمی پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز

سال ۱۵ / شماره ۳۵ / تابستان ۱۴۰۰

آزادی مثبت و لیبرالیسم در فلسفه سیاسی کانت

علی عابدی رنانی

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

aliabedi1386@gmail.com

فائز دین‌پرست

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

faez.dinparast@gmail.com

چکیده

موضوع این مقاله تحلیل مفهوم آزادی به عنوان یکی از مسائل بنیادین اندیشه سیاسی در فلسفه کانت است. با توجه به گونه‌شناسی آیزایا برلین در مورد برداشت‌های مختلف منفی و مثبت از آزادی در تاریخ فلسفه، در این مقاله موضع کانت در باب آزادی در قالب دو برداشت فوق بررسی می‌شود. در دیدگاه کانت، عمل اخلاقی عملی با انگیزه صرفاً اخلاقی و احترام به قانون اخلاقی، بدون همراهی تمایلات انسانی است. نوعی تقابل بین تمایلات و انگیزه اخلاقی در نظریه اخلاقی کانت دیده می‌شود. آزادی در دیدگاه کانت به معنای کنار گذاشتن تمایلات و عمل به وظیفه اخلاقی است. تمایلات درونی در دیدگاه کانت به مثابه مانع درونی عمل اخلاقی و آزادی هستند که باید رفع یا حداقل کنترل شوند. مفهوم آزادی جایگاهی محوری در نظریه اخلاقی کانت دارد، به گونه‌ای که آزادی محصول تبعیت از وظایف اخلاقی است، و این مفهوم ایجابی، برخلاف ادعای برلین، با توجه به ظرفیت‌هایی چون فردگرایی و ضابطه‌مند بودن کاربست آن در قالب اوامر قطعی به استبداد منجر نمی‌شود.

کلیدواژه‌ها: آزادی، کانت، برلین، لیبرالیسم، اقتدارگرایی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۴

مقدمه

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) از مهمترین فلاسفه عصر روشنگری است که اندیشه‌ها و به ویژه دیدگاه‌های معرفت‌شناختی او، با تمهید زیر ساخت‌های مدرنیته، جهان امروز را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است. آرای فلسفی او بسیاری از تحولات فکری جهان غرب را رقم زده است. اهمیت فلسفه نقادی کانت در حوزه‌های معرفت‌شناسی و اخلاق، باعث شد که آرای بنیادی وی در حوزه‌هایی چون فلسفه حقوق، فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ مغفول واقع شود. هانس ریس ویراستار مجموعه آثار سیاسی کانت معتقد است که کانت از مقامی برجسته در تاریخ اندیشه سیاسی غرب برخوردار است. او جایگاه کانت را در فلسفه سیاسی هم‌رده افلاطون، ارسطو و هابز می‌داند (Reiss, 1970: 39).

کارل یاسپرس، دلبستگی و علاقه کانت را به سیاست، بسیار افزون‌تر از یک دلبستگی اتفاقی و گذرا می‌داند. به باور او، کانت یک اندیشه‌ورز سیاسی تراز اول است: «فلسفه‌ای که نخستین و آخرین سخنش درباره انسان است، باید هرچه ژرف‌تر به سیاست بپردازد» (Jaspers, 1962).

این نوشتار درصدد است به این پرسش پاسخ دهد: آزادی در اندیشه سیاسی کانت چه نسبتی با گونه‌شناسی دوگانه آزادی منفی و آزادی مثبت برلین از یک سو و لیبرالیسم دارد؟ آیا آزادی مثبت مورد نظر کانت مطابق دیدگاه برلین به اقتدارگرایی ختم می‌شود؟

روش مورد استفاده در این مقاله روش کیفی توصیفی-تحلیلی است. با استفاده از این روش مفهوم آزادی در اندیشه دو متفکر از طریق بررسی آثار آنها توصیف، و سپس تحلیل می‌گردد. یافته این پژوهش آن است که دیدگاه کانت درباره آزادی بنا به سازوکارهایی چون اوامر قطعیه لزوماً به اقتدارگرایی مورد ادعای برلین منجر نمی‌شود.

۱. پیشینه پژوهش و بیان مسئله

آیزایا برلین در مقاله معروف خود، "دو مفهوم آزادی"، که در ادامه با تفصیل بیشتری توضیح داده می‌شود، دو مفهوم منفی و مثبت از آزادی را تفکیک کرده است. آزادی منفی به معنی آزادی از محدودیت‌های بیرونی است: «آزادی من به اندازه‌ای است که هیچ انسان یا مجموعه‌ای از انسان‌ها مزاحم فعالیت من نشود» (Berlin, 1969: 122). در برابر، آزادی مثبت به این معنی است «حیات و تصمیم‌های من مبتنی بر خود من و نه نیروهای بیرونی باشد». فردی که برخوردار از آزادی مثبت است موجودی کاملاً خودمختار است که «بنا به ادله و اهداف آگاهانه که متعلق به خودش هستند حرکت می‌کند و نه عللی که از بیرون بر او اثر می‌گذارند» (Ibid: 131). تفکیک بین ادله/علل در اینجا مهم است. ادله متعلق به تصمیم آگاهانه فرد هستند، ولی علل واکنش ناآگاهانه فرد تحت تأثیر تکانه‌های غیرعقلانی (Irrational Impulses) در یک موقعیت هستند.

آزادی منفی به موانع بیرونی و آزادی مثبت به موانع درونی و ظرفیت انسان برای تصمیم‌گیری مرتبط است. یک نفر ممکن است بنده و تحت سلطه کسی نباشد، یعنی آزادی منفی داشته باشد، ولی بنده احساسات و تمایلات تربیت نشده (Unbridled Passions) خود باشد که مانع تصمیم‌گیری صحیح وی هستند. در این معنای اخیر، فرد به معنای مثبت کلمه آزاد نیست (Ibid: 132).

تقسیم آزادی به آزادی مثبت و منفی در سال‌های اخیر با انتقادهای شدیدی مواجه شده است، بر این مبنا که اصولاً آزادی مثبت غیر از آزادی منفی نیست و هر دو به موانع آزادی می‌پردازند. برخی بحث کرده‌اند که برلین با این تفکیک، مفهوم محدودیت را به طور غیرموجهی مضیق ساخته است. به عنوان مثال، جرالد سی. مک کالام (MacCallum, Gerald C.) بحث کرده است که محدودیت فقط معنای بیرونی ندارد و افراد ممکن است بواسطه موانع درونی نیز محدود شوند. به نظر وی، در آزادی مثبت نیز درست مثل آزادی منفی فرد خود را از موانع و محدودیت‌ها رها می‌سازد، با این تفاوت که در اولی، موانع موانع داخلی و در دومی موانع بیرونی هستند. در این صورت، هر گونه آزادی، آزادی منفی است و تفاوت تنها در موقعیت موانع است (MacCallum, 1991: 100).

اریک نلسون (Eric Nelson) نیز نقد مشابهی بر مفهوم مثبت آزادی وارد کرده است. به نظر وی، مفهوم آزادی مثبت، به معنای تحقق خویشتن، چیزی غیر از فقدان موانع نیست. به نظر نلسون، مثل مک کالام، در دیدگاه کانت درباره آزادی، که نمونه عالی تلقی مثبت از آزادی است، زمانی که موانع حسی مثل احساسات و تمایلات حذف می‌شود، «خویشتن واقعی» انسان که عقلانیت محض است و بر اساس قانون اخلاقی عمل می‌کند ظهور می‌کند (Nelson, 2005: 66).

در برابر دیدگاه فوق که بین آزادی مثبت و آزادی منفی تفاوتی ماهوی قائل نیست و هر دو را به معنای فقدان موانع می‌داند، برخی به تفاوت کیفی و ماهوی بین این دو مفهوم اشاره کرده‌اند. نوبل انگ (Nobel Ang) معتقد است مک کالام و نلسون به تفاوت کیفی بین آزادی مثبت و منفی توجه نکرده‌اند. به نظر وی، مفهوم موانع و محدودیت در آزادی مثبت قابل مقایسه با این مفاهیم در آزادی منفی نیست و به لحاظ کیفی متفاوت هستند هر چند از واژگان مشابهی استفاده می‌کنند. در دیدگاه کانت، انسان آزاد انسانی است که بر اساس وظایف اخلاقی خویش عمل می‌کند، به گونه‌ای که عمل وی قابلیت تعمیم داشته باشد. به نظر انگ، بر خلاف دیدگاه نلسون، عمل اخلاقی نزد کانت مستلزم نفي هر گونه تمایلات حتی تمایل به کار خیر و عمل صرفاً بر اساس وظایف اخلاقی نیست. در نتیجه، برخلاف تصور نلسون، تمایلات نزد کانت به عنوان مانع درونی نیست که لازم باشد بر آن غلبه شود (Ang, 2014: 8-9).

انگ از تفسیر هرمان (Barbara Herman) از کانت استفاده کرده است. به نظر هرمان، تعارضی ذاتی بین تمایلات و وظیفه اخلاقی در دیدگاه کانت وجود ندارد. بلکه مشکل به نظر کانت این است که انسانی که بر اساس تمایلات فوری خود عمل می‌کند به اخلاقی بودن یا نبودن آن عمل توجه ندارد. اگر تنها انگیزه انسان در کارهای اخلاقی مثل کمک کردن به دیگران، ارضاء میل کمک کردن به دیگران باشد، اعمال وی هیچ محتوای اخلاقی نخواهد داشت، و وظیفه اخلاقی انگیزه وی نبوده است. طبق تفسیر هرمان، به نظر کانت، انسان اخلاقی کسی نیست که به طور کلی پیروی از تمایلات را کنار گذاشته باشد، بلکه کسی است که دائماً بر تمایلات خود نظارت دارد تا مطمئن شود با وظایف اخلاقی تطابق دارند. بنابراین، به نظر هرمان، انگیزه اخلاقی مستلزم سرکوب یا ریشه‌کنی تمایلات نیست، بلکه محدودیت‌هایی بر چگونگی عملکرد آنها وضع می‌کند. اگر تمایلات موافق وظیفه اخلاقی باشند، وظیفه اخلاقی اجازه می‌دهد بر اساس آن عمل شود، اگر مخالف باشند، انگیزه وظیفه اخلاقی

جایگزین می‌شود. در این شرایط تعارض، تمایلات فرد باز در مجموعه انگیزه‌های وی باقی می‌ماند و حتی فرد ممکن است به تمایلات غیراخلاقی اولویت دهد (Herman, 1981: 365, in Ang, 2014: 10). به نظر نگارنده، هرمان و انگ تعارض بین تمایلات و وظیفه اخلاقی در دیدگاه کانت را کم رنگ جلوه داده‌اند. در ادامه این مقاله، علت بدبینی کانت به تمایلات انسانی را توضیح خواهیم داد. به نظر کانت، تمایلات انسانی گرایش به شر دارند و نمی‌توانند راهنمای اخلاقی انسان باشند. عمل بر اساس تمایلات انسانی، حتی اگر مطابق وظیفه اخلاقی باشد، فقط ظاهری اخلاقی دارد و واقعاً اخلاقی نیست. به نظر کانت، عمل وظیفه‌محور تنها زمانی ارزش اخلاقی دارد که

«تنها انگیزه‌ای که وی را به عمل مطابق وظیفه سوق داده است احترام به وظیفه باشد»
و «تنها زمانی که انسان فقط از روی وظیفه -بدون تمایلات- عمل کند عملش ارزش اخلاقی دارد» (Kant, 1785: 65-66).

بحث کانت درباره فروشنده‌ای که با انگیزه نفع‌طلبی با مشتریان خود درست برخورد می‌کند، نه به خاطر وظیفه اخلاقی، در این باره گویاست. به نظر کانت، فروشنده مذکور هرچند ظاهراً مطابق وظیفه اخلاقی خود عمل کرده است، لکن چون با انگیزه وظیفه اخلاقی و درستکاری صرف عمل نکرده است، عمل وی فاقد ارزش اخلاقی است (Ibid: 65).

ضدیت کانت با تمایلات به عنوان انگیزه عمل اخلاقی باعث می‌شود که مفهوم آزادی مثبت، آن طور که برلین تعریف کرده است، برای کانت مطرح شود. در مفهوم آزادی مثبت کانتی، باید بر تمایلات به عنوان انگیزه عمل اخلاقی غلبه شود. هدف پژوهش حاضر این است که نشان دهیم این تلقی از آزادی مثبت، برخلاف دیدگاه برلین، به استبداد و اقتدارگرایی ختم نمی‌شود.

همانطور که چارلز تیلور در نقد خود بر برلین مدعی شده است، غفلت از موانع درونی آزادی به سلب آزادی انسان منتهی می‌شود. به نظر تیلور، موانع درونی آزادی از جمله خلقیاتی چون ترس، حسد و کینه می‌تواند در حکم موانعی بر سر راه شکوفایی انسان عمل کند (Taylor, 1985: 228). بنابراین، آزادی مثبت طبق تعریف برلین که به ظرفیت خودفرمانی انسان اشاره دارد لزوماً مانع آزادی منفی نیست.

موضع این مقاله در مباحثه حاضر بین این دو گروه -مخالفان و موافقان تفکیک آزادی به مثبت و منفی- این است که اولاً تفکیک بین آزادی منفی و مثبت بجاست، و نمی‌توان دو سنخ موانع درونی و بیرونی را یکسان گرفت. بلکه به تعبیر انگ، بین آنها تفاوت ماهوی و کیفی وجود دارد. موانع درونی توسط فرد یا نهادی غیر از انسان تحمیل نمی‌شود بنابراین شناسایی آنها بسیار ظریف‌تر و رفع آنها دشوارتر است. ثانیاً، در دیدگاه کانت تمایلات اصولاً به عنوان مانع درونی عمل می‌کنند که باید تحت قوه عقلانیت هدایت شوند؛ و ثالثاً، این تلقی از آزادی مثبت، بر خلاف ادعای برلین، لزوماً به خودکامگی منجر نمی‌شود. در این مقاله، تاکید بر این بحث سوم است. نوآوری پژوهش حاضر فراهم ساختن بنیانی فلسفی با استفاده از نظام فلسفی کانت برای این ادعاست که تاکید بیش از حد بر مفهوم آزادی منفی، به معنای فقدان موانع بیرونی، نه تنها قادر نیست آزادی انسان را آن

طور که شایسته وی است مهیا سازد بلکه با گرفتار ساختن انسان در بند امیال و احساسات فردی وی را به ورطه اسارت و بردگی می کشاند. هرگونه تلقی از آزادی نیازمند توجه به موانع درونی آزادی نیز هست. عقل عملی کانتی با ارائه ضوابطی عینی و عام می تواند از یک سوی تمایلات فردی را مهار کند، و از سوی دیگر، معیاری غیرفردی برای نقد اقتدار فراهم سازد و گرفتار آفندگرایبی نشود.

۱. بحث اصلی

۱-۳. گونه شناسی آزادی از منظر برلین

آیزایا برلین (۱۹۹۷-۱۹۰۹م) (Isaiah Berlin) از برجسته ترین نظریه پردازان لیبرال و مورخان اندیشه سیاسی سده بیستم است. مهم ترین ایده برلین در موضوع آزادی، گونه شناسی آن در قالب دو گونه آزادی منفی (Negative Liberty) و آزادی مثبت (Positive Liberty) است. طبق این گونه شناسی، چنانچه توضیح داده خواهد شد، برلین تلقی مثبت از آزادی را ناقض معنای اصیل آزادی می داند.

۱-۱-۳. آزادی منفی

طبق تعریف برلین، آزادی منفی (آزادی از) به معنای عدم تحمیل مانع و محدودیت از ناحیه دیگران است. به نظر برلین، آزادی در این معنا به معنای فقدان موانعی است که میان انسان و امکانات گزینش و عمل او حائل می گردد. آزادی در این مفهوم، یعنی رفع هرگونه مانع در برابر انسان در راهی است که می خواهد بپیماید. قلمرو آزادی سیاسی و اجتماعی هر انسان تا آنجا بسط دارد که موانعی، نه فقط در برابر گزینش های بالفعل، بلکه در برابر گزینش های بالقوه او وجود نداشته باشد، یعنی هر عملی را که بخواهد، به هر گونه که بخواهد، بتواند انجام دهد. فقدان این آزادی، چیزی جز بسته بودن آن راه ها، یا عجز از گشودن آن ها نیست که آن هم معلول اعمالی است که چه به عمد و چه به غیر عمد، از طرف سایر انسان ها صورت می گیرد. به نظر برلین:

«اجبار به معنای دخالت عمدی سایر انسان ها در حوزه ای است که من می توانستم در آن به گونه دیگری عمل کنم. شما فاقد آزادی سیاسی هستید اگر توسط انسان ها از رسیدن به هدفی بازداشته شوید» (Berlin, 1969: 16).

به نظر برلین، اگر انسان توسط دیگران از کاری که می توانسته است انجام دهد منع شود به همان اندازه ناآزاد است و اگر این حوزه توسط دیگران بیش از یک اندازه حداقلی، قبض و فشرده شود گفته می شود که وی مجبور شده یا به بردگی کشیده شده است (Ibid). به نظر برلین، معنای کلاسیک آزادی همین عدم دخالت دیگران بوده است، هرچند بین فیلسوفان کلاسیک درباره حدود این آزادی اختلاف نظر بوده است. به نظر آن ها آزادی نمی تواند نامحدود باشد چون باعث می شود وضعیتی پیش آید که انسان ها بدون هیچ حد و مرزی در حوزه دیگران دخالت کنند. این گونه آزادی طبیعی به هرج و مرج اجتماعی منجر می شود که در آن نیازهای اولیه انسان ها نیز تامین نمی شود؛ یا آزادی های فقرا توسط اغنیاء پایمال می گردد (Ibid: 16-17).

بنابراین به نظر این اندیشمندان، آزادی انسان باید بواسطه قانون محدود شود. باین حال، فیلسوفانی چون لاک و میل در انگلستان، کنستانت و توکویل در فرانسه، همچون برلین، معتقد بودند که حوزه‌ای حداقلی از آزادی‌های فردی باید باشد که با هیچ توجیهی قابل نقض نباشد. اگر چنین حوزه حداقلی باقی نماند استعدادهای طبیعی انسان به شکوفایی حداقلی هم نمی‌رسد. در نتیجه باید مرزی بین حوزه حیات خصوصی و اقتدار عمومی ترسیم شود (Ibid: 17).

۲-۱-۳. آزادی مثبت

معنای مثبت آزادی برخاسته از خواست انسان برای خودسروری است:

«من می‌خواهم که فاعلی آگاه باشم و نه شیء؛ دوست دارم بر اساس ادله حرکت کنم، با اهداف آگاهانه که متعلق به خود من هستند و نه تحت تاثیر عللی که از بیرون بر من اثر می‌نهند؛ دوست دارم فاعلی تصمیم‌گیر باشم و نه کسی که برایش تصمیم گرفته می‌شود... گویی که یک شیء یا حیوان یا برده‌ای هستم که قادر به ایفای نقشی انسانی نیست» (Ibid: 23)

به نظر برلین این معنا از آزادی لازمه عقلانیت انسان و ممیزه آن از غیرانسان است. اما چه تفاوتی بین این تلقی از آزادی و آزادی منفی وجود دارد؟ مطابق مفهوم منفی از آزادی، انتخاب‌های فردی نباید با مانع بیرونی مواجه و محدود شود. مطابق آزادی مثبت، انسان باید خودسرور و تابع تصمیم‌گیری آزادانه و آگاهانه خود باشد. به نظر می‌رسد بین این دو تلقی تقابلی وجود نداشته باشد، چون نقض آزادی مثبت و خودمختاری انسان به معنای تحدید و انقباض حوزه خصوصی و انتخاب‌های فردی است. برلین نیز می‌پذیرد که بین این دو مفهوم فاصله منطقی زیادی وجود ندارد و تنها دو شیوه بیان یک موضوع است. در یک حالت، آزادی منفی، بیان سلبی و در حالت دیگر، آزادی مثبت، بیانی ایجابی است. اما آنچه باعث شده است برخی تلقی‌ها از آزادی مثبت در برابر آزادی منفی و معنای صحیح قرار بگیرد این است که این دو تلقی در تاریخ در دو مسیر متفاوت توسعه یافتند تا اینکه در نهایت در تعارض مستقیم با هم قرار گرفتند (Ibid). تلقی مثبت از آزادی هنگامی که با تصویری انشقاق یافته از ماهیت بشر (Divided self) ترکیب شود دچار اعوجاج می‌گردد و در برابر تلقی صحیح از آزادی قرار می‌گیرد.

به نظر برلین، تلقی‌های مثبت آزادی با اینکه ریشه‌هایی فردگرایانه و لیبرال داشت در تاریخ در مسیرهای غیرلیبرال و نهایتاً تمامیت‌خواهانه توسعه یافته است. گرچه این توسعه یک امکان تاریخی بوده است اما به نظر وی بر مبنای تضاد محض نیز نبوده است. تلقی مثبت از آزادی، به نظر برلین، حتی در قالب رواقی و کانتی‌اش، شامل عنصری بوده است که آن را در معرض چنین تحول و به تعبیر بهتر فساد قرار داده است. این عنصر همان تصویر انشقاق یافته از انسان است، اینکه شخصیت انسان به دو بخش تقسیم می‌شود: در یک سوی، خویش

والا تر یا اصیل که معمولاً و نه همیشه با عقل مرتبط است، و در سوی دیگر، خویشتن پست یا تجربی که با احساسات و تمایلات مرتبط دانسته می‌شود.

به نظر برلین، زمانی که چنین انشقاقی برقرار می‌شود راه برای سرکوب تمایلات واقعی مردم تحت عنوان خواسته‌های واقعی آنها هموار می‌شود. علاوه بر این، سرکوب خویشتن تجربی نه فقط به عنوان خیر واقعی فرد قربانی بلکه به عنوان آزادسازی وی معرفی می‌شود. اگر تصور کنیم خودکامگان بهتر از خود افراد خواسته‌های واقعی آنها را می‌شناسند یا آنطور که فیخته تصور کرده است، خویشتن جمعی مثل ملت همان خویشتن واقعی انسان است راه برای ظهور تلقی اقتدارگرا از آزادی هموارتر می‌شود (Crowder, 2004: 70).

بدین ترتیب، خویشتن واقعی انسان نمایندگانی بیرونی تحت عنوان نهادهای مذهبی، خودکامگان یا آرمان‌های جمعی مثل ملت می‌یابد که می‌تواند فردیت افراد را سلب کند. بدین شکل، فرایند معکوس‌سازی رخ می‌دهد. براساس اصل معکوس‌سازی (inversion thesis)، تلقی مثبت از آزادی باعث می‌شود که آزادی به ضد خود تبدیل شود (Berlin, 1969: 23). اما این بدان معنی نیست که برلین با تمامی معانی مثبت از آزادی مخالف بوده است. آزادی مثبت در واقع به امکان عمل اشاره دارد. آزادی منفی به وجود گزینه‌های مختلف واقعی برای انسان، و آزادی مثبت به ظرفیت درونی انسان برای انتخاب بین آن‌ها اشاره دارد. به عبارت دیگر، آزادی منفی بر نبود موانع بیرونی و آزادی مثبت بر نبود موانع درونی برای گزینش دلالت دارد. حال اگر این دیدگاه به موانع درونی با نگاه انشقاق یافته به انسان و وجود نمایندگان بیرونی برای آنها همراه شود مفهوم آزادی مسخ و تبدیل به اقتدارگرایی می‌شود.

۳-۲. آزادی مثبت و منفی در دیدگاه کانت

قبل از توضیح دو مفهوم آزادی مثبت و منفی در دیدگاه کانت، لازم است قدری بیشتر درباره ضدیت کانت با تمایلات انسانی توضیح داده شود.

۳-۲-۱. ضدیت کانت با تمایلات انسانی

کانت اصولاً بین اخلاق و تمایلات انسانی تفکیک قائل شده است. عمل طبق تمایلات به عنوان علیتی عمل می‌کند که اراده آزاد انسان را محدود و متعین می‌سازد. اما علت ضدیت کانت با مبنای تمایلات انسانی چیست؟ کانت مثل غالب اندیشمندان لیبرال نگاهی منفی به ماهیت انسان دارد و ذات او را شریر و بدخواه می‌داند. مثل دیدگاه آگوستین، ایده گناه نخستین انسان که به فساد ذاتی وی انجامیده است در اندیشه این اندیشمندان نیز دیده می‌شود (Pera, 2012: 558). انسان در نتیجه رانده شدن از بهشت تمایلاتی فاسد پیدا کرده است، و به تعبیر کانت، شری بنیادین (Radical evil) در او ریشه دوانده است. راه اصلاح این تمایلات، و برگرداندن آن به حالت خوب اولیه تبعیت از اراده نیک است. با تبعیت از اراده نیک در وظایف اخلاقی امید می‌رود فردی که قلب فاسدی دارد به حال خوب اولیه که از آن منحرف شده است بازگردد (Kant (1793), 2017 21-22). تمایلات انسانی در دیدگاه کانت مربوط به جنبه فنومنال و پدیداری شخصیت انسان، و عقل عملی مربوط به جنبه نومنال و واقعی انسان است.

بی‌اعتمادی کانت به امیال طبیعی انسان شباهت‌هایی با این دیدگاه روسو دارد که در شرایط جامعه مدنی و در نتیجه رقابت پایان‌ناپذیر بین انسان‌ها، انسان بی‌گناهی و معصومیت خود را از دست داده است. بی‌اعتمادی کانت به تمایلات تجربی در واقع بی‌اعتمادی به طبیعتی است که توسط جامعه شکل گرفته است. به نظر کانت تمایلات انسانی که به دنبال بقا، تولیدمثل و اجتماعی شدن هستند فی‌نفسه خوب هستند اما زمانی شر می‌شوند که رذایل اخلاقی «بواسطه دشمنی نامرئی که پشت عقل پنهان می‌شود و بنابراین خطرناک‌تر است با آنها پیوند می‌خورد». این دشمن رقابت طلبی، نابرابری اجتماعی و میل به سلطه بر دیگران است (Wood, 2008: 4).

به نظر کانت، مثل روسو، انسان گرایش شدیدی به شر دارد و این گرایش همپای عقل درانسان رشد می‌کند. به نظر کانت، احساسات و تمایلات نمی‌توانند اصول روشن و کافی برای عمل فراهم سازند. هیچ احساس و میلی در انسان صرفاً طبیعی و ساخته دست طبیعت نیست که بتوان آن را خوب و بی‌گناه دانست، بلکه در کنار طبیعی بودن اجتماعی هم هستند و بدین ترتیب به فساد کشیده شده‌اند. بنابراین، اخلاق کانتی بنیاداً منتقد حیات اجتماعی انسان خصوصاً در صورت متمدنانه آن است. به نظر کانت تنها منبعی که ما برای مبارزه با شر بنیادین شرایط اجتماعی خود در اختیار داریم قوه عقل است. قوه عقل درانسان به موازات گرایش انسان به شر رشد و توسعه یافته است و تنها منبعی است که به انسان کمک می‌کند شرور را بشناسد. بدین خاطر است که به نظر کانت اصول اخلاقی باید اصولی پیشینی و نه تجربی باشند و ما نمی‌توانیم به احساسات و تمایلات طبیعی مان در زمینه اخلاق اعتماد کنیم (Ibid: 5).

به نظر کانت، ما در نوع استفاده خود از عقل هم ممکن است اسیر همان لغزش‌ها و گمراهی‌های امیال و ترجیحات خود شویم. اگر اصول مطلق اخلاقی را به نفع خود و مطابق امیال خود تغییر دهیم درواقع اسیر همین لغزش‌ها خواهیم شد (Ibid: 5). برای نقد احساسات، تمایلات، الهامات و حتی خود عقل بر عقل تکیه می‌کنیم نه به خاطر اینکه عقل خطاناپذیر است بلکه چون تنها از طریق عقل است که ما ظرفیت نقد و اصلاح امور را داریم. باید خود را در برابر تمایل به اینکه اصول قطعی اخلاقی را به نفع خود تغییر و استثناء دهیم حفاظت کنیم. از طریق توسعه عقل است که می‌توانیم با این وضعیت مقابله کنیم. منظور کانت از عقل ظرفیت تنظیم رفتارمان بر اساس اصول عام احترام و دغدغه ورزی است که با دیگر موجودات عقلانی سهیم هستیم. عقل ظرفیت کنترل خویش است (Ibid: 6).

۲-۳. آزادی منفی و مثبت در دیدگاه کانت

کانت در آثار مختلف خود از درس گفتارها درباره اخلاق تا بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق بر این نکته تاکید داشته است که آزادی یا خودمختاری، و نه سعادت، مبنای بنیادین ارزش اخلاقی و «ارزش درونی جهان» است. در کتاب درس گفتارها چنین می‌نویسد:

آزادی بخشی از ظرفیتی است که باعث سودمندی بی‌نهایت تمام ظرفیت‌ها و قوای دیگر می‌شود، آزادی بالاترین درجه حیات و شرط لازم تمامی سعادت‌هاست... اگر همه مخلوقات قوه انتخابی محدود به انگیزه‌های حسی داشتند جهان هیچ ارزشی نداشت، ارزش درونی

جهان، خیر اعلی، آزادی عمل بنا به قوه انتخابی است که تعیین یافته نیست. بنابراین، آزادی ارزش درونی جهان است» (Kant, 1997: 125).

همانطور که عبارت فوق نشان می‌دهد، کانت آزادی را مبنای تمامی ارزش‌های اخلاقی قلمداد می‌کند و در عین حال آن را متفاوت از عمل طبق تمایلات می‌داند.

کانت نیز از اصطلاح آزادی مثبت و منفی در آثار خود استفاده کرده است. معنای مورد نظر کانت از آزادی منفی «قدری» شبیه به دیدگاه برلین، یعنی نبود موانع بیرونی است. به نظر کانت، آزادی منفی یعنی اینکه انسان قادر باشد مستقل از علل بیرونی دست به عمل بزند. علل بیرونی، مثل طبیعت، نوعی تعیین و حتمیت بر انسان تحمیل می‌کند. آزادی منفی به این معنی اشاره دارد که انسان از این تعیین و حتمیت بیرونی رها باشد.

نکته مهم این است که کانت تمایلات و طبیعت انسانی را نیز بخشی از طبیعت می‌داند، که انسان باید در کنش اخلاقی خود از تاثیر تعیین‌آور آنها مصون باشد (Ibid, 1785: 114). به این علت در بالا بیان کردم که دیدگاه کانت در باب آزادی منفی «قدری»، و نه به طور کامل، شبیه دیدگاه برلین است، زیرا برلین تمایلات انسانی را به عنوان علتی بیرونی قلمداد نکرده است.

به نظر کانت عمل اخلاقی که واقعاً ارزش اخلاقی داشته باشد صرفاً با اراده نیک و انگیزه وظیفه اخلاقی انجام می‌شود. مخلوط شدن تمایلات با انگیزه اخلاقی، آن را از ارزش اخلاقی تهی می‌سازد. آزادی منفی در دیدگاه کانت به این معنی است که انسان بتواند خود را از تمایلات رها سازد و فقط با انگیزه انجام وظیفه اخلاقی عمل کند. به این صورت، انسان از اجبار انگیزه‌ها و محرک‌های حسی رها می‌شود و به استقلال اراده می‌رسد (Ibid: 65 & 114).

مثالی که کانت برای توضیح آزادی منفی می‌آورد حرکت توپ بیلیارد است. اگر توپ بیلیارد در پی ضربه توپ دیگری به حرکت درآید در نتیجه ضرورت علی حرکت کرده است. موجودات غیرمعقول در نتیجه این ضرورت علی حرکت می‌کنند، و این ضرورت علی از ناحیه موجودی بیرون آنها ایجاد می‌شود. اما اراده انسان آزاد است یا می‌تواند به آزادی برسد به این معنی که گرچه می‌تواند به صورت علی عمل کند اما این ضرورت علی از ناحیه خود آن و نه بیرون از آن است (Ibid: 41). به این معنی که اراده انسان باید تابع قوانینی باشد که خود تعیین کرده است. در این نقطه کانت به تلقی مثبت از آزادی می‌رسد، که چنانچه خواهیم دید، مرز باریکی با آزادی منفی دارد.

توضیح کانت درباره آزادی مثبت چنین است: آزادی به معنای بی قانونی نیست و حتی در تعارض با آن است. به نظر کانت، مفهوم اراده آزاد بی قانون نوعی تناقض است. اراده آزاد تحت قوانینی عمل می‌کند اما این قوانین ساخته خود او هستند. اگر چنین نباشد و این قوانین از ناحیه بیرون بر آن تحمیل شوند، اراده اسیر ضرورت علی شده است. بنابراین، آزادی همان خودمختاری است که مبنای اخلاق است (Ibid).

به نظر کانت، عقل لزوماً باید ذیل این دو پیش فرض عمل کند که هم در معنای منفی و هم در معنای مثبت کلمه، آزاد است، یعنی باید فرض کند که تحت تاثیر نیروها و نفوذ بیرونی تعیین نیافته است، و خود منبع تعیین اصول خویش است (Ibid). بنابراین، به طور خلاصه مفهوم منفی آزادی در دیدگاه کانت به امکان رهایی انسان از

نیروهای بیرونی، از جمله تمایلات وی، و آزادی مثبت به عمل اراده بر اساس قوانین عقلی خودساخته اشاره دارد. روشن است که تعبیر منفی و مثبت دو سبک نفی‌ای و ایجابی از بیان یک نکته هستند، اینکه اراده آزاد که شرط کنش اخلاقی است فقط تابع قواعدی است که خود ساخته است. این قواعد همان قاعده اوامر قطعی است که شرح اجمالی آن در ادامه می‌آید.

۳-۲-۳. کانت و امر قطعی

دغدغه کانت در فلسفه اخلاق، کشف ماهیت احکام اخلاقی بود و در همین راستا سؤال محوری او، پرسش از ضابطه این احکام بود. ضابطه‌ای که می‌بایست حاوی مفهومی عام و فراگیر باشد تا اعتبار و ارزش اخلاقی اعمال و رفتارها را بسنجد.

در پاسخ به این پرسش، کانت پایه مابعد الطبیعه اخلاق را با مفهوم «اراده نیک» (Good Will) آغاز می‌کند. اراده‌ای که بی هیچ قید و شرط و به صورت مستقل و مجرد، نیک است؛ اراده‌ای که ارزش استقلالی دارد و نیکی آن نه به سبب غایتی بیرونی، بلکه صرفاً منبعث از ارزش درونی آن است (Ibid: 61). البته باید توجه داشت که اراده از جنس تمایل روانی و گرایش طبیعی نیست، بلکه منشأ عقلانی صرف دارد. اراده نیک در واقع تعین بخشی به «تکلیف» (Duty) صرف است. تکلیف در ذات خود و در معنای راستینش اصولاً معارض تمایل و خواهش نفسانی است و انجام تکلیف نیز زمانی اخلاقاً واجد اعتبار است که غایتی جز نفس تکلیف و ادای آن در بر نداشته باشد. به عبارت دیگر، تکلیف اخلاقی امری است لِنفسه، نه امری ابزاری برای وصول به چیزی دیگر که خیر غایی انگاشته می‌شود.

اما با وجود تمام این تفاسیل، شناخت تکلیف قدری دشوار است؛ چرا که خصلت صوری و درون‌تهی بودن آن همچنان به قوت خود باقی است. هر چند که گفته شد که تکلیف، امر «عقلانی» و نه خواهش نفسانی است، اما روشن است که امکان التباس و خلط میان امر معقول و امر میلی همواره وجود دارد. از این رو باید برای تمییز میان عقل و میل، ملاک روشنی وجود داشته باشد. کانت در انجام این مهم، شروط سه‌گانه زیر را در قالب اوامر مطلقه (Categorical Imperative) خود مطرح می‌کند:

- ۱) تنها بر پایه آن آئینی رفتار کن که در عین حال بخواهی که آن آئین قانونی عام باشد (Ibid: 29).
- ۲) چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت به شمار آوری و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای (Ibid: 32-33).
- ۳) چنان عمل کن که اراده تو بتواند خود را به عنوان قانونگذار قانونی عام بر مبنای اصول خود تصور کند (Ibid: 34).

اصل نخست «کلیت» امر اخلاقی را تأمین می‌کند و «امر مطلق» (Categorical Imperative) را در مقابل «امر مشروط» (Hypothetical Imperative) قرار می‌دهد. به‌گونه‌ای که بر اساس آن رفتار X را مستقل از شرایط، خواه برای خود، و خواه برای دیگران، بتوان روا داشت. امر مطلق اخلاقی دو کارکرد دارد: ۱- از ما صرفاً اطاعت بی‌قید و شرط می‌طلبد؛ ۲- در تشخیص قواعد عملی که بتوانند به عنوان ضوابط مطلق برای

همه انسان‌ها مورد استفاده قرار بگیرد، معیار خواهد بود. کلی‌ترین مفهوم حاصل از امر مطلق، این حقیقت است که انسان باید غایت فی نفسه به حساب آید و نه ابزار و وسیله (اصل دوم). اصل سوم نیز این آموزه را مطرح می‌سازد که اراده منکی به عقل صرف می‌تواند و می‌باید قانون‌گذار عمومی محسوب شود؛ اراده‌ای که در واقع از حیثیت فردی و شخصی خارج شده و به مصداقی از اراده معقول عموم تبدیل شده است و از این رو واجد خصلت «ضرورت» است.

هر فرد انسانی فقط آن گاه که به مقتضای عقل عملی و امر مطلق اخلاقی عمل می‌کند، آزاد است و چنانچه از هر امر دیگری اعم از امیال خود، اراده دیگران، آموزه‌های مذهبی، هنجارهای سنتی و... که ناگزیر مشروط هستند، پیروی کند، نآزاد است. آزادی عبارت است از زیستن به مقتضای عقل. به نظر کانت، اراده آزاد و اراده تابع قوانین اخلاقی یک چیز هستند. آزادی در برابر تعیین علی است. فرد با عمل به مقتضای عقل عملی که خود قواعد آن را تعیین کرده است از تعیین علی رها شده و به آزادی می‌رسد (Ibid: 41).

به نظر کانت، آزادی واقعی غیر از انتخاب‌گری صرف است بلکه به معنای تبعیت از تعهداتی است که الزام درونی دارند. اراده فقط ظرفیت انتخاب نیست بلکه ظرفیت متعهد ساختن خود به اصولی است که خود تعیین کرده است. اراده قوه قانون‌گذاری و در عین حال متعهد ماندن و تبعیت از آن قوانین است. به تعبیر کانت، «یک موجود عقلانی عضوی متعلق به قلمرو غایات است (هدفی فی نفسه است)، که گرچه خود قوانین عام خود را می‌سازد اما خود نیز تابع این قوانین است» (Ibid: 101). این به آن معنی است که گرچه فرد خودقانون‌گذار است ولی این قانون‌گذاری دارای ضابطه‌های عینی و مشخصی در راستای اوامر قطعی کانتی است و حالت بلاضابطه ندارد، و در نتیجه شامل خود او نیز می‌شود.

وجود ضابطه‌های عینی مانع از این می‌شود که قانونگذاری در راستای منافع و تمایلات شخصی انجام گیرد. به نظر کانت محتوای قانون اخلاقی تابع هوی و هوس فردی و بیانگر فردیت فرد نیست، زیرا قانون به صورت عام و طبق ضوابط مشخصی توسط هر اراده عاقلی برای همه افراد عاقل ارائه می‌شود. فرد نمی‌تواند خود را از این قانون اخلاقی مستثنی کند زیرا وی این اختیار را ندارد که اراده عاقل را به کارگیرد یا نگیرد. محتوای قانون اخلاقی محصول اراده فرد یا نتیجه رویه‌های ساخته شده توسط وی نیست. قانون خودسروری اعتباری عینی دارد چون بر هدفی عینی، یعنی کرامت ذاتی عقلانی به عنوان هدفی فی نفسه، مبتنی شده است (Ibid: 102).

کانت بین اصول اراده‌ای که ماهیتی ذهنی و فردی دارند و اصولی که به طور عینی اعتبار دارند و بر همه اراده‌های فردی صرف نظر از حالات ذهنی آنها الزام‌آور است تفکیک می‌کند، و اولی را اصول (Maxims) و دومی را قوانین (Laws) می‌نامد. اعتبار قوانین اخلاقی نتیجه اتکاء آنها بر ادله عینی است که برای همه انسان‌های عاقل الزام‌آور است. اقتدار قوانین در این معنی مبتنی بر اراده بی‌ضابطه یا قدرت اجبار آمیز افراد، پادشاه، پارلمان یا حتی خداوند نیست (Wood, 2008: 108-109). بنابراین باعینیت بخشی و قاعده‌مندسازی فرایند قانون‌گذاری اخلاقی، این فرایند از تاثیر تمایلات شخصی مصون می‌ماند و خطر ابتلا آن به اقتدارگرایی و سلب آزادی دیگران

دفع می‌شود. اقتدارگرایی در واقع استفاده از دیگران به عنوان ابزاری در خدمت اهداف شخصی است که در دیدگاه کانت مردود است.

۴-۲-۳. آزادی و اجبار اجتماعی

پرسش دیگری که در این میان مطرح می‌شود این است که ربط و نسبت چنین فهیمی از آزادی با کارویژه‌های حکومت چیست؟ به عبارت دیگر، آیا حکومت مکلف یا مجاز است «زیستن به مقتضای عقل» را تضمین یا تحمیل کند؟ چنانکه اشاره شد، کانت در فلسفه اخلاق خود، بر عقل خودبنیاد فردی تأکید می‌کند. تعریف کانت از آزادی، دربردارنده مفهوم بنیادین فرد است، که هرگونه امکان دخالت عاملی جز وی در قانون‌گذاری اخلاقی را منتفی می‌سازد. واضح است که از این منظر، آزادی کانتی، خصلتی کاملاً متفاوت با معنای اقتدارگرایانه آزادی مثبت دارد. به عبارت ساده‌تر از نظر کانت، فرد زمانی آزاد است که به مقتضای عقل خود رفتار کند، اما خود فرد بهترین و تنها داور تشخیص مقتضای عقل است. به ویژه این نکته را باید مورد توجه قرار داد که عقل استعلایی کانت، در افراد متعین است.

کانت آزادی را ظرفی برای تحقق اراده‌های فردی می‌داند. از نظر سیاسی اراده‌های فردی بی هیچ شرط و مانعی وابسته به خود افراد است و حکومت مسئول حفظ شرایط عدالت و تحقق آزادی همگانی است که منحصرأ منبعث از انسانیت است:

«هیچ کس نمی‌تواند مرا به خوشبختی بر پایه مفهوم خویش از رفاه دیگران مجبور سازد؛ بلکه هر کس می‌تواند خوشبختی خویش را به بهترین شکلی که مناسب می‌بیند دنبال کند، مادام که آزادی دیگران را... نقض نکند. یعنی او باید در ارتباط با همان حقی که از آن بهره‌مند می‌شود، با دیگران به سازگاری دست یابد. ممکن است یک حکومت -همانند رابطه یک پدر با فرزندانش- بر پایه اصل نیک‌خواهی برای دیگران تاسیس شود. تحت چنین حکومتی، اتباع همانند کودکان نابالغ -که نمی‌دانند چه چیزی برای آنان مفید یا زیان‌بار است- ملزم به رفتاری مطلقاً مطیعانه هستند... چنین حکومتی، بزرگترین استبداد و خودکامگی مطلق است که می‌توان تصور کرد. یعنی نظامی که آزادی اتباعش را معلق می‌کند، که پس از آن، دیگر به هیچ وجه از حقوقی برخوردار نیستند»
(Kant, 1983: 72-73)

بدین ترتیب آزادی مثبت موردنظر کانت هرچند به معنای تبعیت از عقل است، لیکن توجیهی برای اقتدارگرایی نیست. آزادی به معنای عمل بر مبنای عقل خودبنیاد است. از این رو، هرگونه پیروی از هر منبعی غیر از عقل خودبنیاد در تعارض با آموزه‌های کانتی است. بدین ترتیب، آزادی عقل‌مدار کانت نیز مبیانیتی آشکار با اقتدارگرایی و اقتدارپذیری دارد. آزادی عقل‌مدارانه کانتی به واسطه پذیرش دو عامل عقل فردی و عمل بر مقتضای رضایت فردی، خصلتی لیبرالی پیدا می‌کند. دو عامل پیش‌گفته، هرچند آزادی فرد را از نظر اخلاقی محدود و مقید به عقل می‌کند، اما در عین حال مجوزی برای دخالت عملی دیگران (و از جمله حکومت) به نام عقل در حریم آزادی افراد

قلمداد نمی‌شود. به عبارت دیگر، کانت، آزادی منفی لیبرالی را با قید اخلاقی به آزادی مثبت لیبرالی تبدیل می‌کند. اینگونه است که به تعبیر لئواشترائوس مبانی فلسفی و اخلاقی لیبرالیسم و دموکراسی که در آثار لاک و روسو غایب بود، به نحو مناسبی توسط کانت پرورانده شده است (Strauss, 1987: 585).

۵-۲-۳. نقد اقتدار و اقتدارستیزی نزد کانت

اقتدارستیزی کانت به روشنی خود را در رساله در پاسخ به پرسش روشنگری چیست نشان می‌دهد، که در آن کانت روشنگری را به رهایی انسان از قیمومیتی که خود بر خویشتن تحمیل کرده است تعریف می‌کند. قیمومیت به معنای ناتوانی انسان از به‌کارگیری فهم خود بدون راهنمایی دیگران است. کانت شعار روشنگری را جرات داشتن برای به‌کارگیری فهم خود می‌داند (Kant, 1784).

گرچه این دیدگاه اخلاقی و معرفت‌شناختی کانت بسیار فردگرایانه است ولی ابعاد جمعی نیز دارد. وی شکوفایی قوه تعقل را محصول ارتباطات آزاد می‌داند. به نظر کانت، قوه تعقل انسان تنها از طریق ارتباط با دیگران رشد می‌کند. ظرفیت ما برای فکر کردن، و به طور خاص برای تفکر دقیق مبتنی است بر فکر کردن به همراه کسانی که ما افکار خود را با آنها درمیان می‌گذاریم و آن‌ها نیز افکارشان را با ما در میان می‌گذارند. به نظر کانت،

«عقل در وجود خود مبتنی بر آزادی ارتباطات است». ارتباطات آزاد مهم‌ترین شرط برای پیشرفت انسانی است. عقل تنها در فرهنگ و از طریق آموزش رشد می‌کند. ارتباطات آزاد عقلانی بین افراد، خصوصاً نقد، شرطی لازم برای «اصل وجود عقل است» (Ibid, 1999: A 739, 643)

کانت از سه نوع خودخواهی نام برده است. اول خودخواهی منطقی که بر اساس آن فرد لازم نمی‌بیند قضاوت-هایش براساس درک و فهم دیگران دآوری شود. دوم، خودخواهی زیبایی‌شناسانه که معیار زیبایی را فقط در احساسات خود می‌یابد، و سوم خودخواهی اخلاقی، که از همه بدتر است، فرد اراده خود را تابع آنچه برای وی خوشایند یا مفید است قرار می‌دهد و نه تابع وظایف اخلاقی (Ibid, 1996: 11-12).

نقطه مقابل خودخواهی تکثرگرایی است که مطابق آن فرد خود را نه معادل همه جهان بلکه شهروند جهان می‌داند. به نظر کانت، عقل منظری تکثرگرایانه دارد چون افکار، احساسات، و اراده دیگران را مد نظر قرار می‌دهد (Ibid: 12). تفسیر تک‌گویانه از کانت که توسط برخی اندیشمندان مثل هابرماس ارائه شده است بر درک صحیحی از تلقی کانت از عقل استوار نیست (Wood, 1999: 301).

تلقی ضد اقتدارگرایانه کانت از عقل در نقد وی بر ارسطو نیز دیده می‌شود. به نظر ارسطو، انسان با پیروی از الگوهای اخلاقی و کسب عادت از این طریق به فضیلت‌مندی می‌رسد. با تبعیت از الگوهای اخلاقی، طبیعت ثانویه‌ای در انسان شکل می‌گیرد که مبنای خلق و خوی انسانی است. بدین ترتیب، در مراتب عالی فضیلت‌مندی، تعارض بین تمایلات و اخلاق از بین می‌رود. اخلاق نزد ارسطو ارتباط نزدیکی با عادت کردن دارد (Aristotle, Nicomachean Ethics: II-1).

اما به نظر کانت، الگوهای اخلاقی قبل از اینکه به عنوان الگو برگرفته شوند باید مورد سنجش اخلاقی قرار گیرند. از این منظر، قبل از اینکه بدانیم چه کسی خوب و شایسته الگو شدن است باید بدانیم چه چیزی خوب است. در حالی که به نظر ارسطو، شناخت خوبی فرع بر تبعیت از الگوهای اخلاقی است. کانت قاعده‌ای برای شناخت وظایف اخلاقی تحت عنوان اوامر مطلق معرفی کرده است که شرح آن در بالا گذشت. الگوهای اخلاقی خود با این قاعده سنجیده می‌شوند. به تعبیر کانت، «حتی مسیح هم باید با ایده‌ال اخلاقی ما مقایسه شود قبل از اینکه به عنوان الگو گرفته شود» (Kant, 1785: 63). استقلال و تقدم مفهومی وظایف اخلاقی نسبت به الگوهای اخلاقی باعث می‌شود که از اقتدار و استبداد الگوهای اخلاقی کاسته شود و آنها خود مورد ارزیابی و سنجش قرار گیرند. بنابراین شاهد هستیم که گرچه کانت از تلقی مثبت از آزادی به معنای تبعیت از عقل دفاع می‌کند ولی ظرفیتی که در نظریه وی وجود دارد مانع از لغزش آن به سوی معنای تحریف شده آزادی مورد نظر برلین می‌شود. این ظرفیت‌ها شامل تعریف اخلاق به تبعیت از وظایف اخلاقی، ضابطه‌مندی کشف این وظایف، عمل مستقل از احساسات و تمایلات، نقدپذیری و نقد اقتدارها و مراجع، تاکید بر ارتباطات آزاد به عنوان لازمه رشد و توسعه عقل است.

۶-۲-۳. دیدگاه کانت درباره استبداد روشنگر

درباره ارتباط کانت با فردریک کبیر، پادشاه پروس بین سالهای ۱۷۸۶-۱۷۴۰، و تاثیر گرایش‌های اقتدارگرایانه عصر فردریک بر کانت نظرات مختلفی وجود دارد. به نظر برخی، مثل کارل روزنکرانز همانطور که فردریک دولت پروس را انتظام و قدرت بخشید (Rosenkranz, 1887: 109)، کانت هم وجدان آرمانی انسان را انتظام داد و اولین قانون بنیادین آن را تدوین کرد. نسل بعدی فیلسوفان کانتی از این ارتباط چندان خوشنود نبوده‌اند چون این ارتباط به این معنی بوده است که کانت به گرایش‌های اقتدارگرایانه این عصر تمایل داشته است و این با دفاع کانت از آزادی و حقوق بشر سازگار نیست. ابهام کانت در قبال فردریک پس از انقلاب فرانسه افزایش یافت. کانت از یک طرف مدافع آرمان‌های انقلاب فرانسه بود ولی از طرف دیگر شیوه تفکر مطلق‌گرایانه خود را حفظ کرده بود. فردریک چه صفاتی داشته است که کانت حتی پس از انقلاب فرانسه باز در حوزه نفوذ وی مانده است؟

کانت فردریک را حاکمی روشنگر (enlightened ruler) می‌دانست، یعنی فیلسوف-شاهی که مردم خود را از قانون به سوی فضیلت رهبری می‌کند. (Molnar, 2012: 7-8) کانت بسیاری از مواضع سیاسی خود را از فردریک اخذ و تلاش کرده تا جایی که امکان داشته آنها را لیبرال سازد. از جمله تاثیرات فردریک بر کانت می‌توان به نظریه قرارداد اجتماعی، حاکمیت قانون طبیعی (انسان باید با دیگران به گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش رفتار شود) و نگرش منفی به ماهیت بشر اشاره کرد. به نظر کانت، چنین حاکمی بر خلاف مردم دچار فساد نشده است و قادر است هنجارهای اخلاقی و قانونی را به صورت غیرشخصی به کار بندد (Ibid: 9).

فلسفه اخلاق فردگرایانه کانت زمانی که در شرایط عقب‌ماندگی سیاسی پروس به کار بسته شد حاکمیت تمامیت خواهانه حاکمی روشنگر را توجیه می‌کرد که تلاش می‌کرد حامیان تاریک ذهن خود را به سطح عقلانیت خود برساند. دقیقاً به همین خاطر بود که کانت هم‌نوا با فردریک معتقد بود که در سطح فعلی پیشرفت در عصر روشنگری لازم است دولت‌های اقتدارگرای روشنگر داشت. مثل فردریک، کانت معتقد بود که نظام حکمرانی

جمهوری بهترین نوع حکومت است و اقتدارگرایی روشنگر بهینه‌ترین راه حل برای جوامعی است که از سطح نسبتاً پائینی از توسعه سیاسی اجتماعی برخوردارند. اما در مقایسه با فردریک، کانت معتقد بود که با پیشرفت بیشتر روشنگری، اقتدارگرایی و تمامیت‌خواهی دیگر ضروری نخواهد بود (Ibid: 10-11) رویکرد ضد اقتدارگرایی کانت در رساله *صلح دائمی* وی هویداست.

در رساله *صلح دائمی*، کانت حکومت‌های پدرسالار (paternal) را که برای اتباع خود درباره مفهوم سعادت تصمیم می‌گیرد بدترین نوع حکومت می‌داند. در چنین حکومت‌هایی، همانطور که پدر به فکر تامین رفاه و سعادت فرزندان خود است و فرزندان به تنهایی قادر به تشخیص مصالح خویش نیستند، اتباع نیز قادر به تشخیص سعادت واقعی خود نیستند و محتاج قضاوت رئیس دولت هستند. به نظر کانت، اقتدارگرایی پدرسالارانه بدترین نوع اقتدارگرایی و استبدادی است که می‌توانیم به آن فکر کنیم چون تمامی آزادی اتباع خود را سلب و آنها را به موجوداتی منفعل تبدیل می‌کند. در برابر، تنها حکومتی که می‌توان از یک حاکم خیرخواه انتظار داشت و تنها حکومتی که می‌تواند حامی حقوق انسان‌ها باشد حکومت وطن‌دوستانه (patriotic) است. در حکومت وطن‌دوستانه افراد جمهوری را به سان رحم مادری می‌دانند که از آن متولد می‌شوند و بنابر این به دفاع از حقوق قانونی آن که ریشه در اراده عمومی دارد ملتزم هستند و آن را تابع صلاح‌دید شخصی خود قرار نمی‌دهند (Kant, 1983: 73).

چنانچه مباحث فوق نشان می‌دهد، کانت و برلین، هر دو، فیلسوف آزادی هستند اما نگاه متفاوت آنها به انسان باعث شده است که در این مسیر از هم جدا شوند. برلین بنا به تکثرگرایی ارزشی خود، معیاری عمومی برای تصمیم‌گیری درباره ارزش‌ها ارائه نمی‌کند. وی مخالف وحدت‌انگاری ارزشی و معتقد به قیاس‌ناپذیری ارزش‌هاست. فرد است که از بین ارزش‌های مختلف دست به انتخاب می‌زند اما این انتخاب تابع فرایند واحدی نیست که به دیگران قابل عرضه باشد. اما کانت، با توجه به نگاه منفی‌ای که به تمایلات و احساسات انسانی داشته است دامن عقل عملی را از حوزه تمایلات و امور تجربی کوتاه کرده و فرایندی برای تصمیم‌گیری اخلاقی در قالب اوامر مطلق ارائه کرده است که در بالا بدان اشاره شد. این فرایند و رویه، رویه‌ای غیرشخصی و حاکم بر همه انسان‌های عاقل است. هرچند برلین نیز ضرورت تحدید آزادی منفی را پذیرفته و معتقد است «ما نمی‌توانیم آزادی مطلق داشته باشیم، و باید قدری از آزادی خود را برای حفظ مابقی تسلیم کنیم» (Berlin, 1969: 19)، لکن منطق این تحدید متفاوت با دیدگاه کانت است. تفاوت این است که برلین تحدید آزادی را از روی ضرورت می‌پذیرد، نه اینکه مثل کانت اصولاً مفهوم آزادی را با تبعیت از اصول اخلاقی همراه بداند.

بنابراین، برخلاف برلین، در دیدگاه کانت تقسیم نفس انسان به دو بخش عالی و دانی نه تنها به معنای سلطه بخش عالی و نمایندگان آن بر بخش دانی و سلب آزادی آنها نیست، بلکه اصولاً بدون راهنمایی بخش عالی مفهوم آزادی قابل تحقق نیست، و به تعبیر دقیق‌تر، آزادی جز عمل به وظایف اخلاقی نیست. اصولاً نزد کانت مفهوم آزادی به معنای «تعین معقول خویش» است و نه فقط تعین خویش، و این قید معقولیت است که جداکننده مسیر کانت از برلین است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، تاثیر دو گونه انسان‌شناسی بر مفهوم آزادی بررسی شد. انسان‌شناسی کانتی، با تقسیم ساحت انسان به دو حوزه نومنال و فنومنال و نگاه منفی به ساحت اخیر، رهبری وجود انسان را به ساحت اول سپرد، و آزادی واقعی آن را در تبعیت از اصول و ظایف اخلاقی می‌دانست.

از نظر کانت آزادی حقی اصیل و برآمده از انسانیت انسان است. این حق زمانی تحقق می‌یابد که فرد فقط بر مبنای عقل خودبنیاد رفتار کند. بدین ترتیب آزادی از منظر کانت در قالب آزادی مثبت (عمل بر طبق عقل) طبقه‌بندی می‌شود. بدین ترتیب نه تنها آزادی کانتی علی‌رغم ابتنا بر مفهوم مثبت از آزادی، با اقتدارگرایی سازگار نیست بلکه هم‌نوا با اشتراوس، حتی می‌توان او را از پیشگامان لیبرالیسم و فیلسوف آزادی نیز نام نهیم.

صبغه فردگرایانه تعقل کانتی جنبه جمعی و ضد اقتداری دارد. عقل فردی در پرتو ارتباطات آزاد شکل می‌گیرد و ارتباطات آزاد ارتباطاتی است که در آن هر اندیشه و مرجعی قابل نقد است. بر این مبنای، خویشتر برتر انسان قادر نیست نماینده‌ای بیرونی مصون از نقد داشته باشد. همچنین بیان شد که قانون‌گذاری اخلاقی بر اساس ضوابطی، اوامر قطعی، انجام می‌شود و در نتیجه از تمایلات فردی و بلاضابطه مصون است. دفاع مقطعی کانت از اقتدارگرایی فردیک نیز دلالتی درباره کلیت دیدگاه وی ندارد و محدود به جامعه در سطح خاصی از توسعه فرهنگی و سیاسی است. بنابراین چنین نیست که هرگونه تلقی مثبت از آزادی یا تفکیک خویشتر انسانی به بخش فرادست و فرودست به اقتدارگرایی ختم شود، چرا که این دسته‌بندی‌ها معمولاً همراه با ضوابط و اصولی است که از تصمیم‌گیری بی‌ضابطه و دل‌خواهانه و تحمیل آن بر دیگران جلوگیری می‌کند.

کانت با معرفی اوامر قطعی نوعی ضابطه عینی برای شناسایی وظایف اخلاقی ارائه کرده است. در این صورت، تصمیم‌گیری اخلاقی حالت ضابطه‌مند به خود می‌گیرد و معیارهایی برای ارزیابی دستورات عقل و نمایندگان بیرونی آن فراهم می‌شود. مطابق یکی از تقریرهای این اصل، انسان نباید دیگران را به عنوان ابزاری صرف در خدمت اهداف خود به کار گیرد. استبداد نوعی استفاده ابزاری از دیگران است که با کرامت ذاتی مورد نظر کانت سازگاری ندارد. بنابراین، تلقی مثبت از آزادی لزوماً به نقض آزادی منجر نمی‌شود، بلکه چه‌بسا آن را تقویت کند. مهار تمایلات و امیال انسانی خود عاملی جهت آزادی انسان و جلوگیری از سرکوب آزادی دیگران است.

غفلت برخی اندیشمندان لیبرال، مثل برلین، از موانع درونی آزادی که در آزادی مثبت معرفی می‌شود، باعث شده است که نگاهی سطحی به مفهوم آزادی داشته باشند. امیال سلطه‌جویانه انسان مهم‌ترین عامل نقض آزادی دیگران است. تاکید صرف بر رفع موانع بیرونی آزادی در نظام‌های لیبرال دموکراسی باعث شده است که حمایت این نظام‌ها از آزادی ضمانت اجرای لازم را نداشته باشد، و به‌سادگی در خدمت منافع فردی و گروهی قرار گیرد. نظریه اخلاقی کانت با تاکید بر کنترل تمایلات می‌تواند پشتوانه‌ای اخلاقی برای مفهوم آزادی فراهم سازد.

با همه توصیفات فوق، لازم به ذکر است برخی فیلسوفان منتقد مدرنیسم، مثل السدیر مک‌اینتایر، معتقدند که قاعده اوامر قطعی کانت نوعی اصل صوری و بدون محتواس است که با آن می‌توان هر عمل غیراخلاقی را توجیه کرد. به نظر مک‌اینتایر، کانت در طراحی این قاعده تحت تاثیر عقاید و تربیت لوتری خود بوده است، و محتوایی

که وارد این قاعده صوری کرده است برخاسته از این عقاید پیشینی و نه خود این قاعده است (MacIntyre, 1981: 44-46). روشن است که اگر این انتقاد وارد باشد، دیگر نمی‌توان از ضابطه‌مندی اخلاق کانتی دفاع کرد و ادعای این مقاله ویران می‌شود. اما به نظر نگارنده، انتقاد مک‌این‌تایر وارد نیست و این طور نیست که قاعده اوامر قطعیه اصل صوری صرف باشد. نفی روابط ابزاری که یک تقریر از این اصل است بسیاری از کنش‌های غیراخلاقی مثل دروغ‌گویی و شکنجه را نفی و طرد می‌کند. بحث مفصل در این باره نیازمند مجال دیگری است.

References

- Ang, N. (2014) “Positive Freedom as Exercise of Rational Ability: A Kantian Defense of Positive Liberty”. *Value Inquiry*, No. 48, pp. 1–16.
- Aristotle. (1966) *Nicomachean Ethics*. trans. F. H. Peters.
- Berlin, I. (1969) “Two Concepts Of Liberty”, in *Four Essays On Liberty*, (Oxford: Oxford University Press), pp. 118-172.
- Berlin, I. (1980) *Against the Current: Essays in the History of Ideas*, New York: Viking Press.
- Bielefeldt, H. (1997) “Autonomy and Republicanism: Immanuel Kant’s Philosophy of Freedom”. *Political Theory*, Vol. 25, No. 4, pp. 524-558.
- Crowder, G. (2004) *Isaiah Berlin Liberty and Pluralism*. Cambridge: Polity Press.
- Jaspers, K. (1962) *Kant: From the Great Philosophers*, Harcourt, Brace & World.
- Herman, B. (1981) “On the Value of Acting from the Motive of Duty,” *The Philosophical Review*, Vol. 90, No. 3, p. 359-382.
- Kant, I. (1785) *Groundwork of the Metaphysics of Morals*. trans. H. J. Paton, 1947. London: Hutchinson University Press.
- Kant, I. (1983) *Perpetual Peace and Other Essays*, Trans. Ted Humphrey, Hackett Publishing Company.
- Kant, I. (1793) *Religion within the Limits of Bare Reason*. Ed. Jonathan Bennett. Url: <http://www.earlymoderntexts.com/>. Retrieved: 4/24/2021.
- Kant, I. (1991) *Kant’s Political writings*, Ed. with an introduction and notes: Hans Riess, Translated by H. B. Nisbet, Cambridge: Cambridge university press.
- Kant, I. (1996) *Anthropology from a Pragmatic Point of View*. Trans. Victor Lyle Dowdell Revised, Ed. Hans H. Rudnick With an Introduction. Frederick P. Van De Pitte Southern Illinois University Press.
- Kant, I. (1997) *Lectures on ethics*. Ed. Peter Heath and J. B. Schneewind, Trans. Peter Heath. Cambridge University Press.
- Kant, I. (1999) *Critique of Pure Reason*. Trans. & Ed. Paul Guyer and Allen W. Wood, Cambridge University Press.
- MacCallum Gerald C. (1991) “Negative and Positive Freedom,” in *Liberty*, Ed. David Miller (Oxford: Oxford University Press, 1991), pp. 100–122.
- MacIntyre, A. (1981) *After Virtue*. Indiana: University of Notre Dame Press.
- Molnar, A. (2012) “Boundaries of Enlightened Absolutism: Kant and Frederick the Great”, *Serbian Political Thought*, Vol. 5.

- Nelson, Eric (2005) “Liberty: One Concept Too Many?”, *Political Theory*, Vol. 33, No. 1, pp. 58-78.
- Pera, M. (2012) “Kant on Politics, Religion, and Secularism”. *Acta*, 17.
- Reiss, H. S. (1970) *Kant's Political Writings*, Trans. H. B. Nisbet, second & enlarged edition, Cambridge Texts in the History of Political Thought (Cambridge: Cambridge University Press).
- Rosenkranz, K. (1987) *Geschichte der Kant'schen Philosophie (1840)*. Berlin: Akademie Verlag.
- Strauss, Leo (1987) “Immanuel Kant; Philosophy and Politics”, in Leo Strauss and Joseph Cropsey (eds) *History of Political Philosophy*, Chicago, third edition.
- Taylor, C. (1985) “What's wrong with negative liberty”, in *Philosophical Papers*. Cambridge: Cambridge University Press, pp. 211-229.
- Wood, A. W. (1999) *Kant's Ethical Thought*, Cambridge: Cambridge university press.
- Wood, A. W. (2008) *Kantian Ethics*, Cambridge: Cambridge University Press.